

بررسی مفهوم هژمونی؛ با تأکید بر هژمون‌گرایی آمریکا

ایوب پورقیومی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۴/۲۰

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۶/۱۴

صفحات مقاله: ۴۹-۷۹

چکیده

واژه هژمونی بیشتر با نام آنتونیو گرامشی مانوس است. فرض مفهوماتی مفهوم هژمونی، رضایت اکثریت است که جهت‌گیری آن را قدرت تعیین می‌کند. البته این رضایت یا توافق همواره صلح‌آمیز نیست و شاید زور و اجبار فیزیکی را با انگیزه‌های فکری، اخلاقی و فرهنگی در هم آمیزد. در وضعیت هژمونی قدرت حاکم نه تنها می‌بایست دارای قدرت اقتصادی و سیاسی باشد، بلکه از نظر فرهنگی و اخلاقی نیز باید دارای سلطه و سیطره باشد. هژمونی راه میانه دو وضعیت امپراطوری جهانی و آنارشی نسبی است، که در آن فقط یک قدرت وجود دارد و آن قدر قوی است که می‌تواند قواعد بازی را وضع کند و مراقب اجرای آن‌ها در اکثر موارد باشد. در طول تاریخ نظام جهانی، سه دولت هلند، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا به وضعیت هژمونی دست یافته‌اند. با فروپاشی شوروی و به دنبال پایان تعارض‌های ایدئولوژیک در صحنه جهانی، طراحان سیاست خارجی آمریکا با این ایده که این کشور در وضعیت هژمونی قرار گرفته است، ضرورت تعریف دوباره نقش این کشور در قلمرو بین‌المللی را مطرح کردند.

* * * * *

۱ - کارشناس ارشد مطالعات استراتژیک و مدرس دانشگاه افسری امام حسین (ع)، دانشکده شهید مطهری.

کلید واژگان

هژمون‌گرایی، امپریالیسم، نظریه ثبات هژمونیک، رئالیسم تهاجمی.

مقدمه

هژمونی به عنوان نظریه‌ای قابل توجه در عرصه بین‌المللی، مورد توجه برخی اندیشمندان، نظریه‌پردازان و سیاستمداران است، و هر کدام به‌گونه‌ای آن را مورد مطالعه قرار داده‌اند. در گذشته، برخی قدرت‌های بین‌المللی به مرحله‌ای از برتری نسبت به رقبای خود رسیده‌اند که احساس نموده‌اند می‌توانند به عنوان تنها تنظیم‌کننده و کنترل‌کننده روابط بین‌الملل مطرح باشند، بنابراین تلاش کرده‌اند که این موقعیت را برای خود ایجاد و تثبیت نمایند. فرضیه این پژوهش آن است که آمریکا با توجه به برتری قابل توجه بر رقبای در مؤلفه‌های نرم افزاری و سخت افزاری تلاش می‌کند در این فضا و در غیاب قدرت رقیب جدی در عرصه بین‌الملل، از برتری‌های خود برای کنترل روابط کشورها استفاده کند؛ خود را به عنوان ثبات‌دهنده واحد در عرصه بین‌المللی مطرح سازد و حکمرانی مطلق در این مقوله داشته باشد. اینکه هژمونی چیست؛ با امپریالیسم چه تفاوتی دارد؛ از چه زمانی وارد ادبیات بین‌الملل شد و چه برداشتهایی از آن در میان نظریه‌پردازان به وجود آمد؛ و شرایط و مبانی هژمون‌گرایی آمریکا چیست؛ پرسش‌هایی است که این مقاله درصدد پاسخگویی به آنهاست.

مفهوم هژمونی در حوزه اندیشه‌های سیاسی

واژه هژمونی بیشتر با نام «آنتونیو گرامشی»^۱ مانوس است. وی نظریه‌پرداز سیاسی مارکسیست، و از رهبران و بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا بود. از

1 - Gramsci (۱۸۹۱-۱۹۳۷)

نظر او، هژمونی وضعیتی است که طبقه مسلط، توانسته است سایر طبقات را به پذیرفتن ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود ترغیب کند. هژمونی بر ابزاری فرهنگی و ایدئولوژیک متمرکز است که به واسطه آن گروه حاکم سلطه خود را با تضمین رضایت خودجوش گروه‌های تابع، حفظ می‌کند. فرض مقدماتی این مفهوم، رضایت اکثریت است و جهت‌گیری آن را قدرت تعیین می‌کند. البته این رضایت یا توافق همواره صلح‌آمیز نیست و شاید زور و اجبار فیزیکی را با انگیزه‌های فکری، اخلاقی و فرهنگی در هم آمیزد. هژمونی در واقع مجموعه‌ای از ایده‌هاست که به وسیله آن گروه‌های غالب می‌کوشند موافقت گروه‌های پایین را نسبت به رهبری خود تأمین کنند.

هژمونی به مثابه شکلی از کنترل ایدئولوژیک است که به تداوم ساختار مسلط کمک می‌کند. این واژه در درجه اول ترکیبی از عناصر جبر و اجماع است؛ بدین معنی که شکل گرفتن هژمونی فرهنگی، نه بر اساس اجبار یا سرکوب قهرآمیز و نه بر اساس اجماع آزادانه و دموکراتیک است. چنین چیزی بیشتر به عنوان «مجموعه‌ای پیچیده‌ای از نهادها، ایدئولوژی‌ها، اعمال و واسطه‌ها» قابل درک است.^۱

گرامشی دو گونه متفاوت از کنترل اجتماعی را توصیف می‌کرد: یکی کنترل اجباری که از طریق اعمال زور مستقیم یا تهدید به آن اعمال می‌شود و زمانی که درجه رهبری هژمونیک دولت پایین آمده یا شکننده شده باشد، به آن نیاز دارد؛ دوم کنترل مبتنی بر رضایت طرفین که زمانی ظاهر می‌شود که افراد، جهان‌بینی گروه غالب را می‌پذیرند. وی هژمونی را به سازه‌هایی مانند چاره‌گری‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و یا رویکردهای نهادهای اجتماعی (اعم از دولتی یا غیر دولتی) اطلاق می‌کند که «مردم را به جای سرکوب، از راه اجماع به قدرت

۱ - توبیاس، ۲۰۰۷، www.akhbar.rooz.com

حاکم پیوند می‌دهد». (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۱۸۱) در وضعیت هژمونی قدرت حاکم نه تنها می‌بایست دارای قدرت اقتصادی و سیاسی باشد بلکه از نظر فرهنگی و اخلاقی نیز باید دارای سلطه و سیطره باشد. لذا می‌بایست قبل از سیطره‌های سیاسی، سیطره‌ای فرهنگی و اخلاقی در جامعه به وجود آورد.^۱

آنچه گرامشی را از متفکران قبلی جدا می‌کند این استدلال اوست که روابط فرهنگی و ایدئولوژیک بین طبقه حاکم و طبقات فرودست کمتر بر «سلطه» اولی بر دومی، بلکه عمدتاً بر مبارزه برای کسب هژمونی (یعنی به دست گرفتن رهبری اخلاقی و فرهنگی و فکری سیاسی کل جامعه) مبتنی است.^۲ گرامشی «هژمونی را سلطه به موجب رضایت می‌داند؛ بدین صورت که طبقه حاکم، ارزش‌ها و علایق خود را در کانون فرهنگ مشترک و خنثی ارائه می‌کند و طبقات دیگر با پذیرش آن فرهنگ مشترک، در سرکوب خودشان، همدست طبقه حاکم می‌شوند و حاصل کار نوعی سلطه نرم و مخملی است». (برتنز، ۱۳۸۲: ۲۶) از نظر وی برتری و تفوق به دو شیوه متجلی می‌شود: یکی به شکل سلطه و دیگری به شکل رهبری فکری و اخلاقی.

نظر گرامشی بر این بود که روشنفکران و هدایت‌کنندگان افکار عمومی به گونه‌ای تلاش می‌کنند تا منافع حکام از طرف حکومت شوندگان به عنوان منافع خودشان و یا منافع عمومی اجتماعی مورد قبول قرار گیرد. به همین منظور طبقه حاکم تلاش می‌کند تا با کمک ابزارهای فرهنگی - ایدئولوژیک هژمونی (از قبیل وسایل ارتباط جمعی و مؤسسه‌های فکرسازی) موافقت حکومت شوندگان را سازماندهی کند. وی مشخصه اصلی اعمال هژمونی را ترکیبی از زور و رضایت می‌داند؛ به نوعی که این دو عنصر یکدیگر را تعدیل می‌کنند و همواره تلاش

۱ - بیننده، ۲۰۰۷، www.ronankurd.com

۲ - محمدی، ۱۳۸۶، www.ronankurd.com

می شود که این اطمینان ایجاد شود که زور اعمال شده مبتنی بر رضایت اکثریت است. این رضایت اغلب از رهگذر ارگان‌های افکار عمومی، روزنامه‌ها و تشکل‌ها و...، اعلام می‌شود. (Gramsci, 1971: 8)

هژمونی در نظام بین‌الملل به توانمندی ابتکاری دولتی قدرتمند در شیوه مدیریت جهانی و برتری بدون منازعه آن اطلاق می‌شود که از منابع اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک و سیاسی لازم بهره‌برداری می‌کند. (Callco, 1987: 14)

قدرت‌های هژمونیک معمولاً از توان خود برای ایجاد مجموعه‌ای از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و هنجارهای رفتاری، که باعث پیشبرد ثبات در نظام می‌شود، استفاده می‌کنند و در عین حال این ساختارها و هنجارها امنیت را در کشورهای هژمونیک تقویت می‌کنند. (اس.لوی، ۱۳۷۷: ۱۱۷-۱۱۸) «جوزف نای»^۱ هژمونی را موقعیتی می‌داند که در آن «یک کشور به اندازه‌ای قدرتمند است که بر روابط بین کشورها حکومت کند و قصد چنین کاری را نیز داشته باشد. بر اساس این دیدگاه، نظم بین‌الملل از برتری قدرت حاصل می‌شود نه از موازنه، و تداوم نظم ایجاد شده توسط قدرت مسلط برای حفظ ثبات ضروری است». (امینیان، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۲)

ابعاد و ملزومات هژمونی

هژمونی دارای دو بعد مادی و غیرمادی است. برداشت مادی، هژمونی را با توزیع بخصوصی از منابع مادی برابر می‌داند و معتقد به وجود یک دولت مشخص و مسلط است. هژمونی در این دیدگاه با تک قطبی بودن برابر است. همچنین برخی دانشمندان بر ساختار اقتصادی جهانی تأکید می‌کنند، در حالی که برخی دیگر معتقدند دولت برای احراز شرایط هژمونی باید بر توزیع قدرت

۱ - جوزف نای (Joseph S. Nye Jr) یکی از نظریه‌پردازان نامی در حوزه سیاست بین‌الملل، عضو تحریریه پژوهشگاه مرکز بلگر وابسته به دانشگاه جان اف کندی، دستیار سابق وزیر دفاع آمریکا و استاد دانشگاه هاروارد.

نظامی و اقتصادی مسلط باشد. عده‌ای نیز معتقدند هژمونی فراتر از توزیع منابع اقتصادی یا نظامی است. هژمونی تنها شامل قدرت مادی نیست بلکه اهداف اجتماعی را نیز می‌طلبد. «چالز کیندلبرگر» این عقیده را با بحث معروف خود مطرح کرد که کشور پیشتاز باید وظایفی را برای تضمین یک نتیجه حیاتی به عهده بگیرد و آن «عملکرد قدرتمند یک نظام آزاد اقتصادی» است.

هر دولت هژمونیک، قدرت شکل‌دهی به قوانین بازی بین‌المللی بر طبق ارزش‌ها و منافع خود را دارد. البته توزیع هژمونیک قدرت همیشه نتایج مشابه بین‌المللی ایجاد نمی‌کند بلکه نتایج به اهداف و اولویت‌های خاص دولت دارای سلطه بستگی دارد. شرط دوام هژمونی در این است که قلدرانه و صیادانه و تنها به نفع دولت مسلط نباشد و رضایت سایر بازیگران را نیز جلب نماید. می‌توان گفت هژمونی زمانی بهتر عمل می‌کند که کمتر در دید باشد و دیگران به طور عادی آن را بپذیرند. «بروس کامینز» معتقد است «هژمونی اگر غیرمستقیم، جمعی، چند بعدی و مبتنی بر مصالحه باشد بیشترین تأثیر را دارد و اگر به جای رهبری مشروع جهانی، شکل سلطه داشته باشد، نتیجه معکوس خواهد داشت». (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۷۸) همانگونه که گرامشی اعتقاد داشت، پایدارترین نوع هژمونی آن است که برای رهبری دولت مسلط و اهداف اجتماعی آن رضایت عمومی وجود داشته باشد.

توانایی منابع مادی، اهداف اجتماعی، توانایی کنترل نتایج بین‌المللی حائز اهمیت برای دولت مسلط، و رضایت و پذیرش مستقیم توسط دیگر دولت‌ها از ملزومات هژمونی هستند. البته باید دو نکته را متذکر شد؛ یکی اینکه توانایی کنترل نتایج بین‌المللی به معنی کنترل همه نتایج بین‌المللی در همه زمان‌ها نیست، اما در هر ساختار هژمونیک باید بتوان گروهی از نتایج بین‌المللی را که با اهداف و اولویت‌های دولت مسلط همخوانی دارد شناسایی کرد و دولت مسلط حتی اگر در تمام مناقشات غالب نباشد باید در تعیین قوانین بازی نقش کلیدی داشته باشد. نکته دیگر اینکه رضایت نسبی دیگر دولت‌ها به معنی اشتیاق بی‌حد و تمایل عامه به نظم هژمونی نیست. (همان)

تفاوت هژمونی با امپریالیسم

مفهوم هژمونی با امپریالیسم تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد. «والرشتاین»^۱ نظام دولتی را دارای سه بعد مهم امپریالیسم، هژمونی و مبارزه طبقاتی می‌داند. امپریالیسم، سلطه دولت‌های قوی مرکز بر مناطق ضعیف پیرامونی (اعم از مستعمره یا دولت) است، اما در وضعیت هژمونی دولت مرکز از بقیه قدرتمندتر می‌شود و ساختارهای بین دولتی، تحت حاکمیت فرآیند «چرخه هژمونیک»^۲ قرار می‌گیرند. هژمونی راه میانه دو وضعیت امپراطوری جهانی (یک ساختار سیاسی فراگیر) و آنارشی نسبی (تعدد قدرت‌های بزرگ نسبتاً برابر) است که در آن فقط یک قدرت وجود دارد که آنقدر قوی است که می‌تواند قواعد بازی را وضع کند و مراقب اجرای آن‌ها در اکثر موارد باشد؛ اما این قدرت هر کاری را نمی‌تواند انجام دهد، بلکه فقط می‌تواند مانع تغییر بنیادین قواعد با عملکرد دیگران شود.

هژمونی هرگز به طور کامل تحقق نمی‌یابد بلکه در شرایط خاصی به وجود می‌آید و دوام آن زیاد نیست. در طول تاریخ نظام جهانی، سه دولت به هژمونی دست یافته‌اند؛ هلند در نیمه سده هفدهم؛ بریتانیا نیمه قرن نوزدهم؛ و ایالات متحده نیمه قرن بیستم.^۳ (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

اگر دوره پیشین سلطه سرمایه‌داری در جهان را دوره سلطه سخت‌افزاری مفهوم جهانی‌شدن در قالب رفتار اقتصادی تعریف کنیم، آنچه را که بعداً اتفاق می‌افتد، سلطه‌ای تازه در قالب فرهنگی است که در حقیقت سلطه نرم‌افزاری و هویت‌های فرهنگی است. در هژمونی عامل فرهنگ و تفوق فرهنگی جایگزین سلطه اقتصادی می‌شود. با این مفهوم، امپریالیسم در بررسی‌های جامعه‌شناسی

۱ - نظریه‌پرداز معروف «نظام جهانی».

2 - Hegemonic Cycle

۳ - افول هژمونی آمریکا از نیمه دهه ۱۶۹۰ و خصوصاً از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده است.

سیاسی ناشی از یک نگاه سخت‌افزاری است که امروزه جایش را به هژمونی - که مفهوم نرم‌افزاری دارد - داده است. بنابراین، در نگاه نرم‌افزاری، بحث هژمونی فرهنگی جایگزین نگاه سخت‌افزاری قدرت اقتصادی که ماهیت امپریالیستی داشت، شده است. چنانچه هژمون بدون رضایت به اجرای قواعد پردازد نظام از وضعیت هژمونیک به وضعیت امپریالیسم تغییر می‌یابد.

کاربرد هژمونی در ادبیات بین‌الملل

واژه هژمونی از دهه ۱۹۷۰ و ثبات هژمونیک در دهه ۱۹۸۰ به کانون موضوعات مربوط به روابط بین‌الملل تبدیل شد.

برخی محققان مثل «رابرت کاکس»^۱ و «استفن گیل»^۲ بحث هژمونی را - تقریباً با همان لوازمی که مورد توجه گرامشی بود - در سطح بین‌الملل مورد پردازش قرار دادند، اما اشخاص دیگری مثل «رابرت گیلپین»^۳، «رابرت کوهین»^۴ و «ایمانوئل والرشتاین»^۵ با ادبیاتی نسبتاً متفاوت از گرامشی مسئله هژمونی را در روابط بین‌الملل و به طور مشخص در اقتصاد سیاسی بین‌الملل مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند که آن را در قالب دو برداشت (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۷۱-۸۶۰) زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

-
- 1 - Robert W.Cox
 - 2 - Stephen Gill
 - 3 - Robert Gilpin
 - 4 - Robert O.Keohane
 - 5 - Immanuel Wallerstein

الف) برداشت مارکسیستی

برداشت مارکسیست‌ها از مفهوم هژمونی در اقتصاد سیاسی تحت تأثیر مفروضه‌های مارکس درباره سرمایه‌داری است از این رو، در نگاه آن‌ها همان نیروهایی که مبارزه طبقاتی و توسعه نابرابر را به وجود می‌آورند، اقتصاد سیاسی جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. مارکسیست‌ها در تحلیل هژمون پیش از هر چیز بستر طبقاتی آن را مد نظر قرار می‌دهند. دو نحله قابل توجه از مارکسیست‌هایی که در باب هژمونی در عرصه جهانی نظریه‌پردازی کرده‌اند عبارت‌اند از: «نظام جهانی»^۱ و «نوگرامشینیسم»^۲ که از شاخص‌ترین نمایندگان آن‌ها به ترتیب می‌توان به ایمانوئل والرشتاین و رابرت کاکس اشاره کرد.

ب) برداشت رئالیستی - لیبرالیستی^۳

تعریف این دو جریان از هژمونی تقریباً مشترک است و بیشتر بر عناصر ملموسی چون قدرت اقتصادی و قدرت نظامی تأکید دارند. از نظر آن‌ها در نظام هژمونیک، توزیع قدرت به گونه‌ای نابرابر است که یک دولت ابر قدرت نقش هژمون را بازی می‌کند. دو تن از شاخص‌ترین نمایندگان این گروه، رابرت گیلپین و رابرت کوهین هستند.^۴ آنان هژمونی را با رویکردی دولت - ملتی در مباحث مربوط به اقتصاد سیاسی بین‌الملل مورد استفاده قرار داده‌اند و هژمون را به صورت دولت - ملت می‌بینند و نقش ویژه‌ای برای قابلیت‌های اقتصادی دولت هژمون قائل‌اند.

1 - World.system

2 - Neo.Gramscianism

۳ - در اینجا تأکید بر دو نحله نورثالیسم و نهادگرایی نولیبرال است.

۴ - برای آشنایی بیشتر با نظرات اندیشمندان این دو نوع تفکر، رک به: قنبرلو، عبدالله، ۱۳۸۵، ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی - امنیتی آمریکا، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۵، صص ۸۶۱، ۸۸۷.

نظریه پردازان لیبرال - اگرچه اهمیت و ضرورت حضور هژمون را کمتر از رئالیست‌ها برآورده می‌کنند، اما می‌پذیرند که دولت هژمون در ثبات هژمونیک مولد کالای عمومی است ولی تولید این کالاها ضرورتاً منوط به حضور و اراده هژمون نیست. کالاهای عمومی سه مشخصه دارند: اولاً مصرف آن‌ها موجب تحریک رقابت دیگران نمی‌شود؛ ثانیاً مصرف کننده خاصی نمی‌تواند با انحصار کردن، دیگران را از مصرف آن‌ها محروم سازد؛ و ثالثاً مصرف کننده ناچار از مصرف آن است. (قره‌باغیان، مرتضی، ۱۳۷۲: ۶۵۷) از مصادیق کالای عمومی در عرصه بین‌الملل می‌توان به تجارت آزاد، ثبات پولی و صلح بین‌الملل اشاره کرد.

نظریه ثبات هژمونیک

«نظریه ثبات هژمونیک»^۱، اقتصاد بین‌المللی لیبرال را که بر آزادی تجارت بین‌الملل تمرکز دارد، با اتکا به قابلیت‌های هژمون تحلیل می‌کند و در اصل یک نظریه رئالیستی تلقی می‌شود. این نظریه را در ابتدا چارلز کیندلبرگر مطرح کرد. «کیندلبرگر»^۲ می‌گفت ثبات اقتصاد جهانی نیازمند ثبات دهنده واحد است. وی پس از بررسی راه‌های احتمالی مختلف برای تهیه «کالای عمومی»^۳ در عرصه بین‌الملل، «رهبری»^۴ یا «حکمرانی مطلق خیرخواهانه»^۵ را تنها راه حل ممکن می‌دانست؛ یعنی رشد و شکوفایی کالاهای عمومی جهانی مستلزم رهبر یا مجری است. (Kindleberger, 1983/84: 626-630) کوهن نیز در این زمینه معتقد است که تقسیم قدرت بین کشورهای رقیب به فروپاشی رژیم اقتصاد بین‌الملل منجر

1 - Hegemonic Stability Theory

2 - Kindleberger

3 - Public goods

4 - Leadership

5 - Benevolent Despotism

می‌شود و تمرکز قدرت در دست یک کشور، موجب تثبیت آن می‌گردد.^۱ نظر کیندلبرگر به شدت از سوی رئالیست‌ها مورد استقبال واقع شد. «استفن کراسنر» و «رابرت گیلپین» از مشهورترین افرادی بودند که با رویکرد نورئالیستی خود از نظریه ثبات هژمونیک دفاع می‌کنند، و معتقدند که ثبات هژمونیک ریشه در رویکرد دولت‌محورانه و قدرت‌محورانه رئالیسم دارد.

نظریه ثبات مبتنی بر هژمونی اغلب در چارچوب رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی مطرح می‌شود. قدرت مسلط (هژمون) خدماتی به نظام بین‌المللی ارائه می‌کند و سایر کشورهای موجود در این نظام، اگر این خدمات را مفید ارزیابی کنند از تلاش برای چالش فعال با هژمون خودداری خواهند کرد.

این خدمات می‌تواند به شکل حمایت از بازار آزاد، ارائه وام‌های بلندمدت، حفظ ثبات در نظام مبادلات ارزی، هماهنگ کردن سیاست‌های اقتصادی کلان، تأمین نظم بین‌المللی و حل و فصل معضلات امنیتی منطقه‌ای باشد تا بتواند زمینه متابعت سایر کشورها از هژمون را فراهم نماید.

بنابراین به دلیل منتفع شدن کشورهای تابع از این وضعیت، آنان به جای تلاش برای به چالش کشیدن قدرت هژمون و تشکیل اتحادها و ائتلاف‌های رقیب برای برقراری موازنه در برابر آن کشور، استمرار هژمونی را تحمل می‌کنند. قدرت مسلط، خدماتی را به نظام ارائه می‌کند و یا از یک رژیم بین‌المللی پاسداری می‌نماید که تأمین‌کننده منافع سایر قدرت‌هاست؛ چراکه با وجود هزینه‌های ناشی از این اقدام برای هژمون، خسارات اقتصادی و نظامی بر هم خوردن این نظم و بازگشت بی‌نظمی و هرج و مرج بسیار سنگین‌تر خواهد بود. به عبارت دیگر با وجود آنکه کشورهای تابع از نظر اقتصادی سود بیشتری را

۱ - پهماسی دهکردی، ۱۳۸۳، <http://bashgah.net>.

نصیب خود می‌کنند، قدرت مسلط نیز از استمرار این شرایط بهره می‌برد. از نظر گیلپین، اعمال زور و قدرت باعث ادامه و استمرار نظم مبتنی بر هژمونی می‌شود و سایر قدرت‌ها تنها به دلیل عدم برخورداری از قابلیت‌های لازم، برای برقراری توازن در برابر هژمون اقدام نمی‌کنند. براساس نظریه هژمونی، ثبات مبتنی بر سلطه قدرت مسلط، به مدت زمان طولانی از شانس استمرار برخوردار است و کشورهای تابع به صورتی آگاهانه از تلاش برای تضعیف هژمون امتناع می‌کنند و قدرت مسلط نیز به دلیل مشروعیت نسبی، با صرف هزینه‌های کمتری موقعیت خود را در نظام بین‌الملل تحکیم می‌بخشد. مداخله‌های نظامی از سوی قدرت مسلط اغلب به صورت چند جانبه و با مشارکت سایر قدرت‌ها در هزینه‌ها صورت می‌گیرد و آن کشور برای توجیه اقدام خود و به موازات منافع ملی خود، حفاظت از منافع و امنیت تمامی کشورهای جهان را مطرح می‌کند.

بر مبنای نظریه ثبات هژمونیک در روابط بین‌الملل، جریان منظم و با ثبات اقتصاد بین‌المللی لیبرال مستلزم مدیریت یک قدرت برتر، و تحکیم هژمونی قدرت برتر در عرصه بین‌الملل، تابع تحکیم هژمونی اقتصادی اوست. قدرت برتر یا هژمون علاوه بر اینکه قویترین و بزرگ‌ترین قابلیت‌های اقتصادی همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک را دارد، مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصه بین‌المللی نیز هست و ضمن جلب رضایت دولت‌های ضعیف‌تر به اعمال مقررات اقتصاد لیبرال می‌پردازد. (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۵۷) رئالیست‌ها در چارچوب ثبات هژمونیک معتقدند نظام باز اقتصاد بین‌الملل به این علت جریان دارد که قدرت هژمون خواهان آن است و منافع او نیز در اتخاذ این سیاست است و از آنجا که دغدغه قدرت هژمون، حفاظت و تقویت موقعیت قدرت خود در عرصه بین‌المللی است، از شکل‌گیری همکاری با رژیم‌هایی که مغایر با این هدف باشد جلوگیری می‌کند و در جهت هماهنگی نظام علاوه بر ترغیب، به

اجبار نیز متوسل می‌شود. (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۷۴) طبق نظریه ثبات هژمونیک جریان آزاد، منظم و با ثبات اقتصاد بین‌الملل مستلزم اقدام دولت هژمون در زمینه‌های مراقبت از ثبات پولی بین‌المللی، تثبیت تجارت جهانی، ارائه کمک خارجی و تدبیر سازوکارهای مجازات برای سوء استفاده کنندگان و فرصت طلبان است. اما آنچه به قدرت آمریکا «برد» جهانی بخشیده است صرف قدرت اقتصادی و حجم بودن بودجه نظامی و کارآمدی تکنولوژی نظامی این کشور نیست، زیرا ویتنام، نمونه غیرمؤثر بودن این امر بوده است. از آنجا که ارزش‌هایی را که آمریکا تقویت کننده و حیات دهنده به منافع ملی خود می‌یابد، در صحنه جهانی از مشروعیت و مطلوبیت برخوردار شده‌اند، هژمونی این کشور شکل گرفته است. جنبه ارزشی توانمندی آمریکاست که ماهیت قدرت آن را غیرقابل مقایسه با همتاهای تاریخی خود کرده است. کشورهای برتر نظام مدرن بین‌المللی که شاهد تمایز آن‌ها بوده‌ایم هیچ‌گاه به موقعیتی نرسیدند که امروزه آمریکا به آن دست یافته و این نیز بیش از هر چیز بازتاب جنبه لطیف و غیرعضلانی قدرت آمریکاست. با قبول اینکه این قدرت متمایز است در عین حال باید به این اصل حاکم بر نظام بین‌الملل هم وقوف داشت که این موقعیت بسیار سیال و تغییرپذیر است.

دیدگاه رئالیسم تهاجمی

مکتب رئالیسم تهاجمی، دستگاه فکری خود را براساس آموزه‌ها و مفروضه‌های رئالیستی بنیان نهاده است و پیروان آن ضمن اینکه در چارچوب‌های رئالیستی، دولت‌ها را به عنوان بازیگران اصلی صحنه روابط بین‌الملل به رسمیت می‌شناسند، بر این باورند که این قدرت‌های بزرگ هستند که سیاست‌های بین‌الملل را شکل می‌دهند. رئالیسم تهاجمی شاخه‌ای از مکتب رئالیسم است که مانند رئالیسم کلاسیک مفروضه‌هایی چون قدرت، امنیت،

دولت، آنارشی و قدرت‌های بزرگ مؤلفه‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهند. بجز برخی از اندیشمندان سیاست‌های بین‌الملل، مانند «لووس دیکنسون» که به صورت مختصر و محدود به بیان بعضی از اندیشه‌ها و آموزه‌های مکتب رئالیسم تهاجمی پرداخته است، تنها «جان میرشایمر» آموزه‌های رئالیسم تهاجمی را در چارچوب نظریه‌ک و نظاماتیک معرفی کرده است. این امر باعث شده تا او در میان رئالیست‌های کنونی، به عنوان پیشرو مکتب رئالیسم تهاجمی شهرت یابد. در واقع، وی با کتاب معروف خود به نام «سیاست بین‌الملل: تراژدی سیاست‌های قدرت بزرگ» این مکتب را تبیین کرده است. (کامل، ۱۳۸۲: ۴)

واقع‌گرایان تهاجمی معتقدند آنارشی دولت‌ها را وامی‌دارد که قدرت یا نفوذ نسبی خود را به حداکثر برسانند، و چون امنیت و بقا در درون نظام بین‌الملل هرگز قطعی نیست، دولت‌ها می‌کوشند تا با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود، امنیت خویش را به حداکثر برسانند. از نظر آن‌ها آنارشی بین‌المللی دارای اهمیت زیادی بوده و وضعیتی هابزی است که در آن امنیت امری کمیاب^۱ است و دولت‌ها می‌کوشند تا با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن برسند. (مشیرزاده، پیشین)

امروزه نیز رهبران آمریکا از نظر ظرفیت‌های نظامی و گستردگی جهانی ارزش‌های فرهنگی لیبرالیسم، ضرورتی برای توازن احساس نمی‌کنند و به دنبال به حداکثر رسانیدن قدرت خود و ایفای نقش هژمون هستند و با توجه به جایگاه خود تعریفی بسیار وسیع‌تر از گذشته، از منافع ملی خود دارند و درصدد آمریکایی کردن دهکده جهانی‌اند. دیگر، منافع ملی تنها در قالب کسب امنیت که منطقی واقع‌گرایان تدافعی بود، تعریف نمی‌گردد. امنیت آمریکا در بستر ارزش‌ها

۱ - خلاف این گروه واقع‌گرایان تدافعی آنارشی بین‌المللی را خوش‌خیم دانسته و معتقدند امنیت فراوان است. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

تعریف می‌شود و - برخلاف بین‌الملل‌گرایان دوران جنگ سرد که «تعهداتشان تعیین کننده منافع» بود - منافع و ارزش‌ها تعیین کننده وسعت تعهدات است.

با توجه به اینکه جایگاه فعلی آمریکا در تاریخ مدرن بی‌سابقه است، این امر ذهنیتی را ایجاد کرده که اشاعه نظم لیبرال از طریق به کارگیری قدرت فزاینده ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است، لذا نگاه حاکم بر تصمیم گیرندگان آمریکا، واقع‌گرایی تهاجمی است. ارزش‌های لیبرال در نگاه این‌ها مقبولیت داشته و تلاش می‌کنند از قدرت برای اشاعه این ارزش‌ها استفاده کنند و این باور در آن‌ها وجود دارد که بهترین دفاع تهاجم مطلوب و خوب است. (دهشیار، ۱۳۸۵: ۵۳)

ریچارد هاس معتقد است ایالات متحده نباید برای کسب هژمونی بلکه برای هماهنگی قدرت‌های بزرگ بکوشد. این نظریه، هماهنگی ساختاری است که در آن دیگر کشورها باید نظم را بپذیرند که بر اساس منافع و ارزش‌های آمریکاست. ارزش‌های عمومی از نظر او عبارت‌اند از: اقتصاد باز، مداخله انسان‌دوستانه برای برخورداری مردم - نه دولت‌ها - از حقوق، کنترل و کاهش سلاح‌های هسته‌ای و کاهش استفاده از زور. (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۳۴-۳۵)

از نظر رئالیست‌های تهاجمی، قدرت‌های بزرگ و رقابت مستمر آنان با یکدیگر برای کسب قدرت بیشتر، سیاست‌های بین‌المللی را برای همیشه رقم زده است. هدف اولیه هر دولت به حداکثر رساندن سهم خود از قدرت جهانی است؛ بدین معنا که قدرت‌های بزرگ با یکدیگر به رقابت می‌پردازند، اما نمی‌کوشند که به قدرتمندترین دولت تبدیل شوند، بلکه هدف غایی آنان تبدیل شدن به هژمون است، یعنی در نظام، تنها باید یک قدرت بزرگ وجود داشته باشد. از این رو، به اعتقاد میرشایمر، در نظام بین‌الملل، قدرت‌های طرفدار وضع موجود وجود ندارند؛ چراکه آن‌ها می‌خواهند برای تبدیل شدن به هژمون، موقعیت برتر خود را نسبت به رقبایشان حفظ کنند. (Mearshiemer, 2001: 2)

پس از فروپاشی شوروی، آمریکا در وضعیت هژمونی قرار گرفت و این

هژمونی از این ویژگی برخوردار است که برخلاف برتری این کشور در دوران نزاع ایدئولوژیک، از سویی به شدت تهاجمی و از سوی دیگر به وفور آکنده از مفاهیم و توجیهات ارزشی است. استراتژی کلان آمریکا در هزاره سوم بر این اساس شکل گرفته است که هیچ بازیگر مطرحی در صدد اشاعه قدرت خود به مناطق نفوذ آمریکایی نیست و کشورهای برتر نظام بین‌الملل در صدد چالش آمریکا از طریق نظامی نیستند. در چارچوب این برداشت، رهبران آمریکا توسل به قدرت نظامی برای تحقق منافع حیاتی را به منزله رویارویی با بازیگران طراز اول تصور نمی‌کنند و برای آن‌ها روشن است که بازیگران مطرح نظام بین‌الملل، آمریکا را خطر امنیتی - موجودیتی در نظر نمی‌گیرند، (دهشیار، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵) بنابراین توسعه‌طلبی آمریکا را تهدید جدی امنیتی تلقی نمی‌کنند.

از نظر مکتب رئالیسم تهاجمی، شاکله اصلی سیاست‌های بین‌المللی را آنارشی پدید می‌آورد (قاسمی، ۱۳۷۹: ۸۵-۸۶). آن‌ها آنارشی را نه به معنای هرج و مرج، بلکه فقدان اقتدار عالی‌ه برای جلوگیری از تجاوزات یا حل اختلافات میان دولت‌ها می‌دانند. در شرایط مذکور، دولت‌ها برای تأمین منافع خود، اقدامات تجاوزگرانه‌ای را علیه یکدیگر آغاز می‌کنند و بدین ترتیب، مهم‌ترین هدف هر دولت، یعنی حفظ بقا، به طور جدی به خطر می‌افتد. بنابراین، آنارشی موجب می‌شود تا رقابت‌های امنیتی در بین دولت‌ها تشدید شود، و دولت‌ها برای ایجاد و تأمین امنیتشان، خود را مسلح و قوی کنند و سرانجام، امنیت و مسائل استراتژیک به منزله سیاست‌های والا در دستورکار مسائل سیاست بین‌الملل قرار گیرد. از این رو، هدف دایمی دولت‌ها به حداکثر رساندن قدرتشان در جامعه بین‌المللی است و آنان این مهم را اساساً با قدرت نظامی برابر می‌دانند.

انگیزه کسب قدرت نسبی میان تمام دولت‌ها مشترک است، بنابراین، دولت‌ها به دنبال فرصت‌هایی برای تضعیف مخالفان بالقوه خود و ارتقای جایگاه قدرت نسبی‌شان هستند. رئالیست‌های تهاجمی معتقدند سه نوع الگوی رفتار

عمومی و فراگیر در بین تمام قدرت‌ها یا دولت‌ها وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱ - الگوی رفتاری مبتنی بر ترس

قدرت‌های بزرگ دشمنان بالقوه یکدیگرند؛ از یکدیگر می‌ترسند و نگران وقوع جنگ بین یکدیگرند؛ زیرا، آن‌ها اعتماد اندکی نسبت به هم دارند، در نتیجه از خطرهای پیشگیری می‌کنند. سطح ترس از یکدیگر، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف متفاوت است، اما نمی‌توان آن را تا سطح معمولی تنزل داد. پیامد احتمالی شکست در برابر متجاوز، اهمیت ترس را به منزله نیروی انگیزش در سیاست‌های جهانی افزایش می‌دهد. رقابت سیاسی قدرت‌های بزرگ از رقابت‌های اقتصادی بسیار خطرناک‌تر است؛ چرا که رقابت‌های سیاسی می‌تواند به جنگ ختم شود. گاهی پیامدهای وحشتناک جنگ باعث می‌شود تا دولت‌ها یکدیگر را نه به منزله رقیب، بلکه به عنوان دشمن بالقوه مد نظر قرار دهند و اگر سود افزایش یابد، تخصیصات سیاسی رو به تصاعد می‌گذارد.

۲ - الگوی رفتاری مبتنی بر خودیاری

اصل بقا پیش شرط حصول به همه هدف‌های ملی تلقی می‌شود (قوام، ۱۳۷۰: ۳۵۹) و تضمین بقا هدف اصلی دولت‌ها در نظام بین‌المللی است؛ زیرا دولت‌ها تهدیدهای بالقوه‌ای علیه یکدیگر محسوب می‌شوند و نمی‌توانند برای امنیتشان به دیگران وابسته باشند. هر دولتی به تنهایی آسیب‌پذیر خواهد بود؛ از این رو، هدف آن دولت فراهم آوردن امنیت برای خود است. (دوئرتی، ۱۳۷۴: ۳۳) در ساختار آنارشیک، هر دولت بایستی تنها با تکیه بر خود (خود یاری) امنیت خویش را تأمین نماید. اما چنانچه برای حفظ امنیت، قدرت کافی نداشته باشد، ممکن است به اتحاد

و ائتلاف^۱ روی آورد، و نتیجه شکل‌گیری ائتلاف‌ها، ایجاد نظام موازنه قدرت است. (کریمی، ۱۳۸۳: ۱۰۱)

۳- الگوی رفتاری به حداکثر رساندن قدرت

با فهم نیت غایی دیگر دولت‌ها و آگاهی از اینکه آن‌ها بر اساس خودیاری فعالیت می‌کنند، دولت‌ها به این نکته پی می‌برند که تبدیل شدن به قدرتمندترین دولت در نظام، بهترین روش تأمین بقاست. اگر یک دولت نسبت به رقبای بالقوه خود قدرتمندتر باشد، احتمال اینکه رقبا به او حمله و بقایش را تهدید کنند، بسیار کم خواهد بود. دولت‌های ضعیف‌تر به مبارزه با دولت قدرتمندتر تمایل نخواهند داشت؛ از این رو، فاصله بیشتر دو دولت از نظر قدرت، باعث می‌شود که دولت ضعیف‌تر نیتی برای حمله به دولت قوی‌تر نداشته باشد، اما بهترین شرایط در نظام، زمانی است که یک دولت به قدرت هژمون تبدیل شود. محیط آنارشی و عدم اطمینان نسبت به نیت و اهداف دولت‌ها سطح فزاینده‌ای از ترس را در آن‌ها موجب می‌شود و آنان را به سمت رفتارهای مبتنی بر به حداکثر رساندن قدرت هدایت می‌کند. (Herz, 1950: 43)

رنالیست‌های تهاجمی، تبدیل شدن به یک هژمون جهانی را پایانی بر رقابت‌های امنیتی در محیط آنارشی خواهد می‌دانند و معتقدند، امنیت مطلق برای یک قدرت هژمون، خط پایانی بر آنارشی جهان و آغازی برای حکومت سلسله مراتبی هژمون جهانی خواهد بود. از نظر میرشایمر، اگر یک دولت بتواند موقعیت هژمون جهانی را به دست آورد، نظام بین‌المللی از آنارشیکی به سمت سلسله مراتبی تغییر خواهد یافت.

1 - Alliance

واقع‌گرایان تهاجمی به بحث هژمونی توجه زیادی دارند و معتقدند «هژمونی بهترین راهبرد بزرگ در پاسخ به عدم اطمینان هر کشور در باره نیات و توانایی‌های حال و آینده دیگران است». کشورها در پی برتری‌اند نه تساوی؛ حتی پس از کسب هژمونی، از وضعیت موجود راضی نیستند و همواره دنبال افزایش قدرت نسبی خود هستند تا از ظهور و قدرت‌گیری رقیب جلوگیری کنند. در مقابل «واقع‌گرایان تدافعی»^۱ معتقدند قدرت‌های بزرگ می‌توانند امنیت خود را با تشکیل اتحادیه‌های متوازن کننده و انتخاب مواضع نظامی - دفاعی تنظیم کنند. (امینان، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۸)

رنالیسم تهاجمی با تأکید بر شرایط آنارشی در محیط بین‌المللی معتقد است که آنارشی، رقابت دائمی بین قدرت‌های بزرگ را بر سر قدرت به دنبال دارد. از این نظر، نظام بین‌الملل همواره رقابت‌های امنیتی بین قدرت‌های بزرگ را شاهد خواهد بود که البته، زمانی به نقطه پایان آن می‌رسد که یک قدرت بزرگ با توانایی‌های نسبتاً بالاتر از سایر رقبا، توانایی تبدیل شدن به یک هژمونی جهانی را از خود نشان دهد. در چنین شرایطی، رسیدن آن قدرت بزرگ به امنیت مطلق رخ خواهد داد. از این رو، بر اساس آموزه‌های میرشایمر، هر قدرت بزرگی که بخواهد این فرایند را طی کند و به مرحله هژمون جهانی، یعنی به امنیت مطلق برسد، نخست باید به همراه انگیزه‌ها و گرایش‌های تجدید نظرطلبانه در استراتژی‌های کلان جهانی‌اش، توزیع قدرت جهانی را به نفع خود متحول کند؛ بنابراین، بین مراحل مقاصد تجدید نظرطلبانه، گرایش‌های تهاجمی، تغییر توزیع قدرت جهانی، حرکت به سمت هژمون جهانی و دستیابی به اهداف مطلق، رابطه سلسله‌ای و پیوسته‌ای وجود دارد. از نظر وی تنها شرط ایده‌آل برای هر

۱ - ایشان نیز نقش هژمون را قبول کرده‌اند.

قدرت بزرگ، تبدیل شدن به هژمون جهانی است (کامل، ۱۳۸۲: ۱۵) و دولتی که به مرحله هژمونی جهانی برسد، از الگوی رفتار خارجی تغییر وضع موجود، به سمت حفظ وضع موجود، تغییر جهت خواهد.

در مجموع، در تبیین مفهوم هژمونی باید گفت که در این وضعیت نظم بین‌المللی از برتری قدرت حاصل می‌شود نه از موازنه و تنها یک قدرت وجود دارد که در مؤلفه‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری برتر از سایر قدرت‌ها و رقباست؛ و از نظر فرهنگی و اخلاقی نیز دارای سلطه و سیطره است و با توجه به این مؤلفه‌ها، خود را به عنوان ثبات دهنده واحد نظم بین‌المللی مطرح می‌کند و به دنبال رضایت اکثریت برای پذیرش سلطه خود، حتی از طرق غیرصلح‌آمیز است.

هژمون‌گرایی آمریکا

همانگونه که در مباحث قبلی بیان شد، هژمونی هنگامی شکل می‌گیرد که یک کشور در تمامی مقوله‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی در سطحی بسیار برتر از دیگر قدرت‌ها قرار دارد. در شرایط برقراری هژمونی، رقابت ارزشی و یا به عبارتی تضاد ایدئولوژیک بین قدرت‌های برتر نظام وجود ندارد و کشور هژمون در خصوص تمامی مقوله‌های قدرت از یک تمایز کیفی و کمی برخوردار است و زیربنای مستقر در آن کشور، مشروعیت جهانی یافته است. علاوه بر این، ساختار اقتصادی حاکم در آن کشور در تمامی جهان پذیرفته می‌شود و هیچ نظام اقتصادی دیگری آن را به چالش جدی نمی‌گیرد. همچنین رونای حاکم در کشور هژمون نیز از مقبولیت و مشروعیت جهانی برخوردار است؛ ارزش‌های سیاسی و فرهنگی آن در جهان با رقابت جدی روبه رو نیست و مفاهیم سیاسی و الگوهای ارزشی آن در جهان مطلوبیت فراگیر دارد. (دهشیار، ۱۳۸۲)

آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به حدی از برتری رسید که نقش قدرت هژمون را ایفا نمود و این وضعیت دست کم تا زمان جنگ ویتنام یکی از

مؤثرترین عوامل تعیین کننده در نظام بین‌الملل بود. مدیریت تعامل و تقابل ژئوپلیتیک با شوروی سابق، حفظ اتحادیه نظامی غرب، مدیریت روابط درون اتحادیه، مخالفت با استعمار سنتی، برقراری نظم جدید در کشورهای جهان سوم، حاکمیت دلار، ایجاد نهادهای پولی و بین‌المللی، فراهم‌سازی کالاهای عمومی نظام بین‌الملل مثل امنیت و سرمایه‌های عمومی، جلوگیری از تغییرات اجتماعی رادیکال در اروپا و ایجاد اشتغال و رفاه اقتصادی در این قاره، از جمله مواردی هستند که در سایه هژمونی آمریکا در این مقطع مدیریت شدند. (امینیان، ۱۳۸۶: ۲۴) قدرت نظامی گسترده آمریکا، چیرگی آن بر عرصه اقتصاد بین‌المللی، نقش آن در نهادهای بین‌المللی وضعیت پیروزی آن در جنگ سرد، رهبری نظام لیبرالیسم، شکست ارتش‌های عراق و یوگوسلاوی و به طور کلی، فاصله قدرت آمریکا با سایر قدرت‌ها باعث شد تا در محافل علمی آمریکا و بخش مهمی از محافل اروپایی، نظام بین‌الملل را تک قطبی و امنیت بین‌المللی را تابعی از هژمونی بلا معارض آمریکا تصویر کنند (کرمی، ۱۳۸۳: ۹۷) که به پشتوانه قدرت اقتصادی، نظامی، فناوری و فرهنگی خود، در عرصه سیاست به کار می‌بندد.

ایالات متحده آمریکا بزرگ‌ترین اقتصاد را در میان کشورهای جهان در اختیار دارد. (ویکی‌پدیا فارسی، ۲۰۰۸) تولید ناخالص داخلی این کشور نزدیک به ۱۳،۸۶ تریلیون دلار است. در مقایسه، ۱۵ کشور صاحب ارز یورو در اتحادیه اروپا (موسوم به یوروزون) در مجموع به تولید ناخالص داخلی ۱۴،۴۵ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۷ دست یافتند (ویکی‌پدیا فارسی، ۲۰۰۸)، که این رقم تقریباً با آمریکا برابری می‌کند.

در سال ۲۰۰۸ میلادی نیز بانک جهانی آمریکا را با تولید ناخالص داخلی ۱۴ هزار و ۲۰۴ میلیارد دلار در رتبه نخست جهان قرار داد و کشورهای ژاپن و چین با تولید ناخالص داخلی ۴۹۰۴ و ۳۸۶۰ میلیارد دلار اگرچه در رتبه‌های دوم و سوم جهان قرار گرفتند، (خبرگزاری فارس) اما هر دو در مجموع تقریباً

نیمی از تولید ناخالص داخلی آمریکا را داشتند.

آمریکا با ۶۰۷ میلیارد دلار، همچنان جایگاه اول هزینه نظامی را در سال ۲۰۰۸ به خود اختصاص داد و مجموع بودجه‌های دفاعی ۹ کشور بعدی، تقریباً معادل بودجه آمریکا بود. زرادخانه آمریکا دارای هزاران سلاح هسته‌ای و ارتش آن شامل ۱.۵ میلیون سرباز است که پس از چین - با جمعیتی بسیار زیاد و به تبع آن ارتش پرشمار (۲.۱ میلیون نفر) - بالاترین تعداد نظامی محسوب می‌شود. (خبرگزاری فردا)

آمریکا، از راهبرد تدافعی به راهبرد تهاجمی

با فروپاشی شوروی و به‌دنبال پایان تعارضات ایدئولوژیک در صحنه جهانی، طراحان سیاست خارجی آمریکا ضرورت تعریف دوباره نقش این کشور در قلمرو بین‌المللی را مطرح کردند. از آنجا که در دهه ۹۰ با حوادث اقتصادی شرق آسیا، ایده در برابر بودن «قرن پاسفیک»^۱ در سایه سنگین «هژمونی اقتصادی»^۲ آمریکا به زوال گروید،^۳ در آغاز هزاره سوم این ذهنیت که قرن بیست و یکم نیز مانند قرن بیستم آمریکایی خواهد بود، در میان تصمیم‌گیرندگان آمریکایی شکل گرفت و رهبران آمریکا در این قالب فکری استراتژی کلان خود را بر پایه دو فرض بنیان نهادند؛ یکی اینکه هیچ کشوری جز آمریکا توانایی شکل دادن به نظم و ثبات بین‌المللی را ندارد و دیگر اینکه

1 - Pacific Century

2 - Economic Hegemony

۳ - تا نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ این دیدگاه پذیرفته شده بود که آسیا و اقیانوسیه به اوج‌گیری اقتصادی نایل شده‌اند و حتی بسیاری از ناظران پیش‌بینی می‌کردند که قرن پاسفیک در راه است. اما بحران اقتصادی آسیا در ۱۹۹۷ آغاز به تغییرات گسترده و پیامدهای اجتماعی و سیاسی عظیم منجر شد. این بحران تأثیر شدیدی هم روی ثبات نظام مالی جهان داشت. سقوط ایده قرن پاسفیک باعث تأیید هژمونی آمریکا شد.

تنها آمریکاست که هویت ملی‌اش بر اساس یک مجموعه از ارزش‌های سیاسی و اقتصادی جهان شمول تعریف شده است. (Huntington, 1993: 82)

بنابراین آمریکا باید میزان بیشتری از منابع، خوش‌بینی و فعال بودن - موسوم به «انرژی سیاست»^۱ - را به صحنه جهانی سوق دهد. آمریکا برای تبدیل شدن به ثروتمندترین ملت در صحنه جهانی در تاریخ بشر باید فزون‌ترین مسئولیت‌ها را تقبل کند و در صحنه بین‌الملل فعال باشد تا برجسته‌تر از گذشته همانند ۱۸۹۸ م «برای آرمان انسانیت» بجنگد و مانند ۱۹۱۷ م دنیا را «مکانی امن برای دموکراسی گرداند». با توجه به قدرت نظامی غیرقابل رقابت با بودجه‌ای نزدیک به پانصد میلیارد دلار و اقتصادی پویا و سرآمد تولید خالص بیش از ۱۲ تریلیون دلار و اینکه با در نظر گرفتن این مؤلفه‌ها آمریکا در «لحظه تک‌قطبی» بی‌سابقه‌ای در تاریخ بشر قرار دارد که پس باید حضور همه‌جانبه را پیشه کند و نه تنها به نمایش قدرت، بلکه به انعکاس ارزش‌های کشور نیز - که بازتاب قدرت نرم‌افزاری است - پردازد. (دهشیار، ۱۳۸۵: ۳۹-۴۰)

در سایه این مسائل بود که توجه رهبران آمریکا، فراتر از حفظ ثبات و «راهبرد غلبه» معطوف گردید و منطق راهبرد تهاجمی جانشین راهبرد تدافعی گشت. از اینجا بود که سیاست‌های امپریالیستی در دستور کار آن‌ها قرار گرفت. سیاست امپریالیستی نیز همیشه مستلزم ایدئولوژی است، زیرا برخلاف سیاست حفظ وضع موجود، امپریالیسم همیشه مسئولیت اثبات را بر دوش دارد. امپریالیسم باید ثابت کند که وضع موجودی که در صدد براندازی آن است، باید برانداخته و قدرت دوباره توزیع شود.

دگرگونی گسترده در الگوهای قدرت در عرصه جهانی اوایل دهه ۹۰ به

1 - Policy Energy

طراحی مجدد استراتژی کلان آمریکا بعد از دوران ریاست جمهوری روزولت منجر گردید^۱؛ امری که در سایه ماهیت نظام بین‌الملل که «خودیاری»^۲ را اعتبار می‌دهد و طبیعت دوسویه انسان را که از یک سو ترس را عصاره حیات می‌داند و از جانب دیگر نیاز به همکاری را ضروری می‌بیند، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. با جابه‌جایی قدرت، تعریف آمریکا از منافع ملی جهانی‌تر شد و خطرات و نحوه مبارزه با آن‌ها نیز عوض شد و این امر باعث گردید استراتژی دفاعی «بازیگر راضی و خرسند» که بازتاب جنگ سرد و خواهان حفظ وضع موجود بود جای خود را به استراتژی تهاجمی «بازیگر حداکثرگرا» که خواهان به حداکثر رسانیدن قدرت خود و ایفای نقش «هژمون در نظام» بود، بدهد. (همان، ۳۵)

رهبران آمریکا در سال‌های اخیر سعی دارند دکترین جدیدی را آزمایش کنند که اصول کلی آن عبارت است از: تجدید نظر در روابط با متحدان؛ برداشتن تعهدات بین‌المللی دوران جنگ سرد؛ افزایش بودجه نظامی و گسترش مبارزه با تروریسم. این دکترین سه وجه کاملاً روشن را دربرمی‌گیرد: اولویت دادن به منافع ملی؛ تضمین سیطره کامل در همه عرصه‌ها اعم از سیاسی، تکنولوژیک و اقتصادی؛ و احیای تمدن آمریکایی و تضمین سیطره جهانی آن. برای تحقق این هدف‌ها، سیاست‌ها و دکترین‌های گذشته، کارآمدی و مطلوبیت ندارد و باید به شیوه‌های جدید متوسل شد. اکنون آمریکا به این نتیجه رسیده است که باید

۱ - روزولت رئیس‌جمهور آمریکا از حزب دموکرات، که بیشتر بر «قدرت نرم» و سیاست‌های گسترش دموکراسی و مداخله‌گرایی انسانی و ایفای نقش جدید آمریکا در عرصه سیاست جهانی بر پایه «چندجانبه‌نگری» تأکید داشت. اما از نظر سیاست خارجی بوش، آمریکا می‌بایست قدرت را بدون مانع همکاران، متحدان و رقبا در قالب یک استراتژی کلان برتری‌جویانه بر پایه «یک‌جانبه‌نگری» اعمال کند. وی دکترین جدیدی بر پایه جنگ پیشگیرانه ارائه داد و حل مسئله تروریسم در خاورمیانه را تنها با یک دموکراسی اجباری و تحمیلی امکان‌پذیر می‌دانست.

نقش‌ها و وظایف را دوباره تقسیم کرد. آمریکا باید فرماندهی همه اعمالی را که مربوط به امنیت ملی است، بر عهده بگیرد. متحدان آنگونه که هستند نمی‌توانند خدمت کنند و در ضمن نمی‌توانند مشارکتی معنی‌دار داشته باشند. مشارکت، تنها می‌تواند درجه دو یا سه باشد. در نتیجه آمریکا بر این عقیده خود مصمم است که باید متحدان و شرکای خود را حسب نیازهای خود و موقعیتشان طبقه‌بندی کند. (یونسیان، ۱۳۸۲)

«رابرت کوپر»^۱ در زمینه این دکترین نو در آمریکا می‌گوید: «آمریکا به سمت پذیرش شکلی از استعمار نو سوق داده می‌شود. سخن از یک امپراطوری روشن است، همانند امپراطوری دوران گذشته که برخوردهای خشن و قاطع خواهد داشت». این امپراطوری از نظر کوپر شکل تجدید حیات یافته روم باستان است که به نوعی مبتنی بر خشونت و جنگ و سیطره کامل است. شیوه عمل آمریکا بعد از حوادث یازدهم سپتامبر مؤید همین نکته بود و عمل به آن نیز قبل از حوادث یازدهم سپتامبر آغاز شد.

افزایش بودجه نظامی، تنظیم سناریوی تبدیل اسلام و اصول‌گرایی اسلامی به عنوان دشمن تمدن غرب و آمریکا، سازماندهی جنگ تبلیغاتی علیه مسلمانان، زمینه‌سازی برای روی کار آمدن جنگ‌طلبان در اسرائیل، دامن زدن به جریان‌های افراطی در اروپا برای ایجاد بحران و شکاف در این جامعه، تغییر در روابط با روسیه و گسترش ناتو، سازماندهی جنگ در نقاط بحرانی جهان مثل افغانستان و عراق، گسترش دامنه جهانی‌سازی اقتصاد، پوشش وسیع رسانه‌ای برای گسترش و اشاعه فرهنگ و الگوهای اجتماعی و ارزش‌های آمریکایی، از برجسته‌ترین نکاتی است که در این برنامه می‌توان

۱ - مشاور تونی بلر نخست وزیر سابق انگلستان.

اثرات آن را مورد توجه قرار داد. اساس دکترین سلطه‌طلبان آمریکایی بر این مبنا قرار دارد که سیطره بر جهان یک امر الزامی و تنها ضامن تأمین منافع آمریکاست. شیوه‌های دوران جنگ سرد، یعنی دموکراسی و تشویق برای اجرای حقوق بشر و رویه‌های مسالمت‌آمیز فاقد کارایی است و عنصر اجبار و زور نقش مؤثرتری دارد.

پل ولفویترز که نقش اساسی در طراحی استراتژی تهاجمی آمریکا داشت می‌گوید: «... استراتژی اساسی آمریکا می‌بایست بر پایه جلوگیری از ظهور هر کشور رقیبی باشد؛ برای همیشه». (Beceovich, 2002: 44) با توجه به این موضوع بود که آمریکا از فرصت پدید آمده پس از فروپاشی شوروی و وقایع ۱۱ سپتامبر، برای ایفای نقش هژمون و جلوگیری از حضور رقبای جدی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی استفاده کرد.

با توجه به مباحث طرح شده، طراحان طرح‌های خاورمیانه‌ای آمریکا معتقدند ساختار ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه ناشی از مناسبات سیاسی سال‌های میان جنگ‌های جهانی اول و دوم بوده و مدت‌هاست که عمر آن سپری شده، اما به سبب رقابت میان دو بلوک شرق و غرب در دوران جنگ سرد، امکان تجدید ساختار در این منطقه فراهم نشده بود و اکنون که جنگ سرد به پایان رسیده، بر دولت آمریکاست که این ساختار را در جهت منافع خود تغییر دهد.

سیاست نفوذ آمریکا در خاورمیانه و نیز تحولاتی که در مقاطع زمانی مختلف بر اثر حضور نظامی این کشور در این منطقه بزرگ و سوق‌الجیشی رخ داده، ناشی از تغییر در ساختار نظام بین‌الملل بر اثر تضعیف اروپای استعماری، فروپاشی کمونیسم و اهمیت مضاعف ذخایر انرژی منطقه خاورمیانه است. به وجود آمدن خلأ رقابت مؤثر در جهان، بویژه پس از پایان جنگ سرد و نیاز اجتناب‌ناپذیر آمریکا برای تسلط بر مناطق خاص جغرافیایی که جزئی از مقاصد و اهداف کلی و اصلی این کشور به شمار می‌رود و

همچنین حفظ موقعیت برتر نظامی - اقتصادی آمریکا در جهان و تضعیف هرچه بیشتر رقبای خود، از دیگر دلایل محرک آمریکا برای تثبیت هژمونی خود از طریق کنترل این منطقه حساس است. (یزدان پناه، کیومرث، ۱۳۸۳)

آمریکا به این علت که خود را صاحب قدرت هژمونیک و فائقه در نظام بین‌المللی می‌پندارد، سعی می‌کند با کمترین تأثیرپذیری از محیط، بیشترین نفوذ را بر شکل‌دهی ساختار و مبادلات قدرت داشته باشد. به یمن این پیشتازی در قدرت، ایالات متحده به سیاست خارجی مداخله‌گرایانه برای اعمال پیشوایی خود در عرصه بین‌المللی روی آورده است و سعی می‌کند نظام مورد نظر خود را بر جهان تحمیل سازد. براساس این تلقی، اقدام به تحریم اقتصادی و حمله نظامی به کشورهای مختلف کرده؛ دولت‌ها را براساس معیارهای حقوق بشر، آزادی و دموکراسی مورد نظر خود درجه‌بندی نموده؛ قوانین داخلی خود را با قوانین حاکم بر نظام بین‌الملل یکسان پنداشته است؛ و آن‌ها را حتی علیه متحدان اروپایی خود، به کار می‌گیرد.

به اعتقاد سلطه‌طلبان آمریکایی، صلح و ثبات در جهان نه از طریق توازن قوا بلکه از طریق نظام مبتنی بر هژمونی به دست می‌آید. آن‌ها معتقدند که جهان بعد از دهه ۱۹۹۰ مکان خطرناک‌تری شده است. بنابراین حفظ صلح و امنیت جهانی در گرو نقش خیرخواهانه ایالات متحده در نظام هژمونی جهانی خواهد بود تا ضمن برخورد با تهدیدهای جاری، به رسالت تاریخی خود جامه عمل بپوشاند. در این چارچوب، کشوری که چنین داعیه‌ای دارد مخالفت کشورهای دیگر را بر نمی‌تابد و سعی می‌کند با تمام امکانات در برابر مخالفان ایستادگی کند و آن‌ها را از سر راه بردارد. (گوهری مقدم، ۱۳۸۳)

از آنجا که منطقه راهبردی خاورمیانه کانون تنش‌ها، ناامنی‌ها و درگیری‌ها است و از نظر سیاست‌های مداخله‌جویانه غرب و آمریکا و احساس تحقیر مسلمانان از قضیه فلسطین، تنفر نسبت آن‌ها در منطقه نهادینه شده است، و از

سوی دیگر کنترل این منطقه می‌تواند کنترل جهان را برای قدرت مسلط در پی داشته باشد، رقبای بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکا نیز تلاش دارند برای کسب سهم خود در نظام بین‌المللی، در این منطقه ایفای نقش نمایند.

نتیجه‌گیری

واژه هژمونی از سال‌های ۱۹۷۰ و نظریه ثبات هژمونیک در سال‌های ۱۹۸۰ به کانون موضوعات مربوط به روابط بین‌الملل تبدیل شد و توانایی منابع مادی، اهداف اجتماعی، توانایی کنترل نتایج بین‌المللی حائز اهمیت برای دولت مسلط، و رضایت و پذیرش مستقیم توسط دیگر دولت‌ها در زمره ملزومات هژمونی قرار گرفت. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به حدی از برتری رسید که نقش قدرت هژمون را ایفا نمود و این وضعیت یکی از مؤثرترین عوامل تعیین کننده در نظام بین‌المللی بود. با پایان یافتن جنگ سرد، آمریکا درصدد برآمد تا ساختار روابط بین‌الملل را در جهت منافع خود تغییر دهد و صلح و ثبات را از طریق نظام مبتنی بر هژمونی در جهان پیاده نماید. در تأیید فرضیه پژوهش باید گفت که رهبران آمریکا در آغاز هزاره سوم راهبرد کلان خود را بر پایه دو فرض بنیان نهادند؛ یکی اینکه هیچ کشوری جز آمریکا توانایی شکل دادن به نظم و ثبات بین‌المللی را ندارد؛ و دیگر اینکه تنها آمریکاست که هویت ملی‌اش براساس یک مجموعه از ارزش‌های سیاسی و اقتصادی جهان شمول تعریف شده است. بنا براین با توجه به مؤلفه‌های گوناگون قدرت، از جمله قدرت نظامی غیرقابل رقابت، منطق راهبرد تهاجمی جانشین راهبرد تدافعی رهبران آمریکا گردیده و سیاست‌های امپریالیستی در دستور کار آن‌ها قرار گرفته است. وقایع سال‌های اخیر در منطقه خاورمیانه نیز فرصتی طلایی برای توجیه اخلاقی پیاده‌سازی راهبرد تهاجمی آمریکا ایجاد نمود و آن‌ها نیز تلاش می‌کنند از این فرصت برای ایفای نقش هژمون و جلوگیری از حضور رقبای جدی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی استفاده نمایند.

منابع

- ۱ - امینیان، بهادر، (۱۳۸۶)، "آمریکا و ناتو؛ پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا"، تهران: دانشگاه امام حسین «ع»، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- ۲ - ایکنبری، جی جان، (۱۳۸۲)، "تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱"، چاپ دوم، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۳ - ایگلتون، تری، (۱۳۸۱)، "درآمدی بر ایدئولوژی"، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: نشر آگه.
- ۴ - برتنز، یوهانس ویلم، (۱۳۸۲)، "نظریه ادبی"، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: نشر آهنگ دیگر.
- ۵ - دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت، (۱۳۷۴)، "رویکردهای نظری در زمینه روابط بین‌الملل"، چاپ چهارم، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.
- ۶ - قاسمی، فرهاد، (۱۳۷۹)، "جایگاه گفتمان امنیت در جدال‌های پارادایمی روابط بین‌الملل: واقع‌گرایی گفتمان امنیت ملی"، تهران: مؤسسه مطالعات سیاسی و فرهنگی اندیشه ناب.
- ۷ - قره باغیان، مرتضی، (۱۳۷۲)، "فرهنگ اقتصاد و بازرگانی"، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۸ - قوام، سید عبدالعلی، (۱۳۷۰)، "اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل"، چاپ هفتم، تهران: انتشارات سمت.
- ۹ - مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۴)، "تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل"، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۰ - کیوان حسینی، سید اصغر، (پاییز ۱۳۸۳) "نرم افزارگرایی آمریکا در صحنه عراق"، **مجله سیاست دفاعی**، شماره پیاپی ۴۸، سال دوازدهم، شماره ۴.
- ۱۱ - اس. لوی، جک، (تابستان و پاییز ۱۳۷۷)، "نظریه‌های متعارض ستیز بین‌المللی: رهیافت سطح تحلیل"، مترجم پیروز ایزدی، **مجله سیاست دفاعی**، شماره ۲۴ و ۲۳، سال ششم، شماره ۳ و ۴.
- ۱۲ - بیننده، مسعود (۲۰ ژانویه ۲۰۰۷)، "مارکسیسم مسئله هویت ملی و طبقاتی"،

www.ronankurd.com (۱۳۸۶/۵/۵).

۱۳ - تویباس، بادر (۱۳ ژوئیه ۲۰۰۷)، "نومحافظه کاری، مؤسسه‌های فکرسازی و امپریالیسم نو"، مترجم: ع. بهار، www.akhbar-rooz.com (۲۲ تیر ۱۳۸۶).

۱۴ - دهشیار، حسین (۱۳۸۲/۳/۷)، "تعریف هژمونی آمریکا"، bashgah.net (۱۳۸۶/۸/۱۱).

۱۵ - دهشیار، حسین، (زمستان ۱۳۸۵)، "آمریکا از استراتژی تدافعی به استراتژی تهاجمی"، **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۸.

۱۶ - دهشیری، محمد رضا، (پاییز ۱۳۸۳)، "بررسی مقایسه‌ای راهبرد امنیتی ایالات متحده و اتحادیه اروپایی در خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر"، **مجله سیاست دفاعی**، شماره پیاپی ۴۸، سال دوازدهم، شماره ۴.

۱۷ - طهماسبی دهکردی، سعادت (۱۳۸۳/۵/۱۰)، "محدودیت‌های هژمونی آمریکا در سیاست و اقتصاد بین‌الملل"، bashgah.net (۱۳۸۶/۸/۱۱).

۱۸ - قنبرلو، عبدالله، (زمستان ۱۳۸۵)، "نبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی - امنیتی آمریکا"، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال نهم، شماره چهارم.

۱۹ - کامل، روح‌الله (شهریور ۱۳۸۲)، "مقدمه‌ای بر رئالیسم تهاجمی"، ماهنامه نگاه، شماره ۳۸.

۲۰ - کرمی، جهانگیر، (پاییز ۱۳۸۳)، "نظام بین‌المللی جدید: هژمونی، چند قطبی، یا یک - چند قطبی؟"، **مجله سیاست دفاعی**، شماره پیاپی ۴۸، سال دوازدهم، شماره ۴، صص ۱۱۲ - ۸۱.

۲۱ - گوهری مقدم، ابوذر، (۱۳۸۳/۱۲/۲۲)، "ایران و هژمونی آمریکا"، bashgah.net (۱۳۸۶/۵/۲۳).

۲۲ - محمدی، جمال، (۱۳۸۶)، "مفهوم هژمونی در مطالعات فرهنگی"، www.ronankurd.com (۱۳۸۶/۵/۵).

۲۳ - یزدان پناه، کیومرث (۱۳۸۳/۸/۱۷)، "کالبد شکافی یک هژمونی"، bashgah.net (۱۳۸۶/۸/۱).

۲۴ - یونسیان، مجید (۱۳۸۲/۱/۵)، "پراگماتیستهای تهاجمی"، www.bashgah.net (۱۳۸۶/۴/۱۸).

25 - Becevich, Andrew (2002) *Empire: the Real and Consequences of U. S. Diplomacy*. Cambridge Harvard University press, p 44.

26 - Callco, David (1987) *Beyond American Hegemony: The future of the Western Alliance*, (New York: basic books).

27 - Gramsci (1971) *Hegemony, Intellectuals and the State; Selection from Prison Notebooks*, London.

- 28 - Herz, John (1950) "Idealist Internationalism and the Security Dilemma. "World politics. No 2. January 1950pp. 157- 80.
- 29 - Huntington, Samuel (1993) "Why International Primacy Matters": International Security, Vol 17. No 4 spring, p 82.
- 30 - Kindleberger, Charles (1983/84) "International Trade and National Prosperity ", Cato Journal, vol. 3 winter 1983/84.
- 31 - Mearshiemer, John (2001) "The Tragedy of Great Power Politics". New York. Norton Company. p 4.
- 32 - www.bashgah.net/modules.php?name=Articles&op=show&aid=7209&query=2YfamNmF2YjZhg.
- 33 - <http://fa.wikipedia.org:CIA> - The World Factbook - Country Comparison, National product.
- 34 - <http://fa.wikipedia.org>: Weak Dollar Costs U.S. Economy Its World No.1 Spot". New York Times. 14 March 2008. Retrieved on, 2008/03/16.
- 35 - www.farsnews.com/newstext.php?nn=8806060335.
- 36 - www.fardanews.com/fa/pages/?cid=107867.

